۱۰. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۲۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۲۴ خرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- لزوم جمع‌آوری مستندات بحث
- امام نبودن ابن مجاهد
- معنای قرائت شاذ و امکان اثبات تواتر قرائات شاذه
- بررسی انتساب متواتر نبودن قرائات سبع به سید بن طاووس
- سبعه احرف و حرف واحد بودن قرآن
- بررسی تعبیر «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواه»

پیش‌گفتار (خلاصه)

در این جلسه در پاسخ درخواست برخی از حضار محورهای اصلی بحث برای کسانی که بخواهند در زمینه مطالعات مربوط به تعدد قرائات جدیگیری درستی داشته باشند معرفی شد.

لزوم جمع‌آوری مستندات بحث

شاگرد: این جزیی موافقت قرائت با قواعد عربی را شرط می‌کند. از فرمایش شما در کلمه «صراط» اینطور برداشت شد که در میان عرب، قلب «س» به «ص» رواج داشته. به‌خاطر همین هم هست که در معاجم انعکاس پیدا نکرده است. این کلمه ای مثل کلمه «تترا» است که در زبان عربی «تترا» نداریم. یعنی ابدال «و» به «ت» است که در اینجا هم «س» قلب به «ص» شده ای موافقت با قواعد عربی مطلب دیگری است.

استاد: من دیروز به این صورت عرض نکردم. گاهی بحث مطرح می‌شود و دیگران هم چیزی می‌فرمایند و دو حرف در یک فضای بحث می‌آید. من عرض نکردم تبدیل «س» به «ص» مربوط به قواعد عربی است. من داشتم اصل رسم مصحف را می‌گفتم که روی حساب است. قواعد عربی که این جزیی در النشر می‌گوید نوعاً ناظر به قواعد نحوی است. یعنی به قواعد الاعراب است؛ نه حتی بناء و چه برسد به قلب. آن چیزی که از نظر این جزیی مسلم است از این ناحیه است. نه اینجا. ولو مانعی ندارد که در اینجا توسعه بدهیم. البته او خودش تصریح می‌کند که موافق قواعد عربی باشد ولو به وجهٍ و لذا همانطور هم که خودش گفت کجا هست که موافق قواعد عربی ولو بوجه نباشد .

مواردیکه به‌خاطر حروف حلقی به «صراط» تبدیل می‌شود؛ می‌گویند به‌خاطر «ط»، «س» تبدیل به «ص» شده. یعنی در این فضاها هر کسی یک چیزی می‌گوید و به یک جهتی نظر دارد. حالا جمیع نظرها درست است یا بعضی از آنها درست است؟ اینها من‌اسباتٌ ذکروها بعد الوقوع است. علی ای حال خود آنها تبدیل «س» به «ص» را طبق قاعده می‌گویند. بنابراین حتی طبق آن مبناء هم با حرف این جزیی موافق است.

شاگرد۲: من تناسب وجهی که برای کلام شهید ثانی فرمودید را متوجه نشدم.

استاد: من این را حتماً تأکید کنم؛ در مباحث ما وقتی مطالعه می‌کنید گویا به اقیانوسی از مستندات می‌رسید. به قدری کتاب و منبع هست؛ اوائلی که شروع کردیم خودم هم باور نمی کردم و اصلاً به ذهنم خطور نمی کرد که ما در این زمینه این قدر کتاب داریم؟! اگر می‌گفتند صدتا، می‌گفتیم خب صدتا است. یک دفعه می‌دیدیم چندین هزار کتاب در دسترس و غیر دسترس هست. آدم تعجب می‌کند. ریز به ریز چیزها را حرف زده‌اند. گاهی می‌گفتیم اجازه‌ای که دادند صرف اجازه است، بعد می‌دیدیم برای خودشان عالمی دارند. ما که دور هستیم همینطور از آنها در می‌شدیم و می‌گفتیم اسانید اصطناعیه است. و حال اینکه وقتی به‌دنبال آن می‌روید می‌بینید که به این صورت نیست. اصطناع کجا بود؟! حسابی ملاحظه دارند.

لذا مطلبی که با این کثرت بیان می‌کنم به این خاطر است که می‌خواهم تأکید کنم. عرض من در سه مرحله است. یکی طرح مستند، یکی تصور تام مستند، سوم تصدیق مستند. گاهی یک چیزهایی را به‌عنوان اینکه صرفاً ذهن شریفتان بیاید فقط طرح می‌کنم. حتی ممکن است در آن جا تصور ناقصی بیاید. فعلاً این برای طرح آن است. اگر آن را نگویم که به ذهنت نمی‌رویم. برای اصل الطرح است. اصلاً آن را برای طرحش می‌گویم تا بدانید که این جور چیزی هست. چه بسا کذب محض است اما علی ای حال در کتب هست و دارند از آن حرف می‌زنند. اول ما باید طرح کنیم و بعد ببینیم محتوایش چیست و بعد در تصدیقش بگوییم که قطعاً کذب است. منافاتی با هم ندارند تا بگویید تو که این را گفتی. من مستند را طرح می‌کنم، بعد باید آن را به‌خوبی تصور کنیم؛ مشکل در این دومی است. نوعاً در علومی که رائج نبوده و کلاسیک نبوده –حتی در رائجش هم همینطور است. کسانی که در مباحث اصول بودند می‌دانند. بعضی از مطالب بود که از اول طلبگی به فلانی نسبت می‌دادند بعد که ما متن اصلی را رفتیم دیدیم نقل

اصلی از او درست نبود. وقتی کار تخصصی مطرح می‌شود به این صورت می‌شود. چه برسد به علومی که مطرح نبوده و کلاسیک نبوده. لذا در مرحله دوم نیاز دارد که عبارت را به‌خوبی بخوانیم و آن را تصور تام کنیم تا در برداشت از آن کتاب و مستند اشتباه نکنیم. این گام دوم است.

گام سوم این است: ما به این زودی قرار نیست که مستندی را تصدیق کنیم. مثلاً در تواتر، نقطه شروع و انطلاقمان صفر است. شکی در این‌ها نداریم. ارزش تواتر صفر است. ما در تواتر از صفر شروع می‌کنیم. نه از پنجاه درصد. یعنی در ادعای تواتر ما از صفر شروع می‌کنیم و بالا می‌رویم تا ببینیم تواتر هست یا نیست. نه این‌که همین‌طور شروع کنیم و بگوییم فلانی گفته تواتر هست، ما هم بگوییم هست. اصلاً به این صورت نیست. خواهید دید ان شاءالله که در مرحله تصدیق چه کار می کنیم.

مشکل ما این است که مستندات زیاد است و باید آن‌ها را طرح کنیم تا به‌دنبال آن برویم و آن‌ها را ثبت کنیم. دوم بررسی کنیم و ببینیم می‌خواهد چه چیزی بگوید؟ بعد از این‌که فهمیدیم چه چیزی می‌خواهد بگوید مرحله تصدیقش می‌رسد.

امام نبودن ابن مجاهد

چند روز است که درمورد ابن مجاهد می‌گویم. من عرض نکردم که ابن مجاهد امام است. من می‌گویم شاگردش به او گفت که تو امامی، چرا خودت مختار ندارى؟! خودش هم خودش را امام می‌داند. خودش نفی نکرد. یعنی می‌گوید چیزهایی که درمقدمه گفته برای من هست. اما واقعاً امام است؟! دیروز گفتم منجد المقرئین را ببینید. می‌گوید تو چه امامی هستی که هیچ شهری نرفتی؟! یکی از شروط مهم امام در قرائت بودن، اطلاع وسیع او بر روایات، اسانید و اطلاعات خارجی آن است.

شاگرد: ابن مجاهد قول مختار هم داشته.

استاد: در این حرفی نیست که خودش را امام می دانسته. لذا در نکرد. من که می‌گویم امام، نمی‌خواهم بگویم امام هست. می‌خواهم بگویم در فضای علم القرائات او را امام می‌دانند. کما اینکه در اجازات علماء شیعه هم همینطور است. بحارالانوار را ببینید. علامه حلی نوعاً وقتی سند را ذکر می‌کنند برای او تعبیر خوبی دارند. یعنی در سلسله اجازات علماء شیعه هم وقتی سند خودشان را به ابن مجاهد می‌رسانند، به‌خوبی تعبیر می‌کنند. علامه دارند، در اجازات بنی زهره دارند، صاحب معالم، شهید ثانی دارند. وقتی اجازات خودشان را به علامه می‌رسانند به کتاب السبعه ابن مجاهد همه سند می‌دهند. می‌گویند الشیخ ابن مجاهد ای عبارت دیگری دارند. برای شاطبی که صرف تعبیر شیخ نبود. مثلاً شاید الشیخ الجلیل بود. یعنی الجلیل را هم به اسم او اضافه کرده بودند. یعنی با آنها حتی در سلسله اجازات با احترام برخورد می‌کردند. لذا اینکه بگویند الامام ابن المجاهد، هست. اما اینکه بوده ای نبوده را باید بعداً بررسی کنیم. عیناً مثل اجتهاد است.

حاج آقا زیاد می‌فرمودند. می‌گفتند یکی از مراجع نجف در مورد کسی نوشتند ثقة الاسلام. آن زمان رسم بود که وقتی می‌نوشتند حجة الاسلام یعنی مجتهد است. بحث شد که برای این آقا چه بنویسیم؟ ثقة الاسلام بنویسیم؟ اطرافیان آن مرجع بحث می‌کردند. حاج آقا می‌فرمودند بحث شد که او مجتهد است و خوب نیست که برای او بنویسید ثقة الاسلام. وقتی ثقة الاسلام می‌نویسید یعنی او مجتهد نیست. یادم آمد؛ آمیرزا محمد تقی بودند. ایشان می‌خواستند بنویسند. گفتند که چه بنویسیم؟ ایشان روحیه خیلی لطیفی داشتند. رحمة الله علیه! اطرافیان هر کدام چیزی می‌گفتند. یکی گفت ایشان درسی دارد که معروف و مشهور است. چقدر شلوغ می‌شود! میرزا همینطور می‌گفتند اعم است! خب راست می‌گویند. یعنی درس معروف و مشهوری دارند. ولی ملازمه ای با اجتهاد او ندارد که من حجة الاسلام بنویسم. خب حالا آیا ابن مجاهد امام است؟! خب خیلی خبرها هست اما اعم است. واقعاً به این صورت است.

مرحوم میرزا محمد تقی برای آسید محمد کاظم یزدی نامه ای نوشته اند که در آن نوشته اند حجة الاسلام آقا سید محمد کاظم یزدی. آسید محمد کاظم که نامه را پس فرستادند نوشتند ثقة الاسلام آمیرزا محمد تقی! حاج آقا می‌فرمودند اطرافیان میرزا خیلی حرفشان شد. گفتند شما برای او به این صورت نوشتید اما ایشان به این صورت جواب داد. خیلی میرزا عجیب بود! گفتند مگر چه شده؟! من ایشان را مجتهد می‌دانم و حجة الاسلام می‌نویسم. ایشان من را مجتهد نمی‌داند و ثقة الاسلام می‌نویسد. کجای این مشکل دارد که شما حرف در می‌آورید؟!

علی ای حال مقصود من این است که اینها اعم است و تصدیق آنها خیلی کار می‌برد تا بگوییم کسی امام هست یا نیست.

نکته دیگری را هم عرض کنم. هر اشکالی در ذهن شریفتان می‌آید بین مباحثه بفرمایید. برای اینکه حرف آقایانی که گفتند طول نکشد را هم مراعات کنیم، دوبار تا سه بار رفت‌وبرگشت محکم شود. وقتی اشکال مطرح می‌شود من به آن فکر می‌کنم خودتان به آن فکر می‌کنید، برای دیگران مطرح می‌شود. اینطور نباشد که در ذهنتان بماند یا در آخر مباحثه بماند. ولی طول نکشد. اصل حرف زده شود که ما این اشکال را داریم. اگر من چیزی را آماده دارم می‌گویم، اگر هم ندارم دنبالش می‌روم؛ هر چه خداوند قسمت کرد.

معنای قرائت شاذ و امکان اثبات تواتر قرائات شاذه

شاگرد: منظور از تعبیر قرائت شاذه در قرائات سبع و عشر، شاذ در میان آن‌ها است. مثل مفردات حفص است. یعنی چون در عموم‌شان نیست در این مجموعه شاذ است. اما شما تعبیری دیگری داشتید. فرمودید این‌که طرق حفص کم باشد، شاذ در حفص می‌شود. من می‌خواهم بگویم دو اصطلاح است یا حرف من غلط است؟

استاد: آن اصطلاحی است که در یک نظر جلیل به کار می‌رود. می‌گوید الشاذ فی القرائات السبع. کما این‌که شهید داشتند. به ایشان می‌گویند تناقض می‌گویی. اما در یک سطر تناقض؟! من دیروز همین را مطرح کردم. معلوم می‌شود آن‌هایی که می‌گویند الشاذ فی القرائات السبع، مقصودشان از شاذ چیزی است که منافاتی با تواتر در جای دیگر ندارد. ما باید این دو را جمع کنیم نه این‌که در یک سطر بگوییم که تناقض می‌گویند. وقتی در فضای تخصص کار آن‌ها می‌رویم می‌بینیم درست شد.

همین متفردات حفص که فرمودید؛ صحفه آن را هم در فدکیه گذاشتم تا هر کدام را ملاحظه کنید؛

یکی از متفردات حفص سوره مبارکه معارج است؛ «نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ[1]». این از جاهای عجیب قرائت حفص است. قرائت جمهور «نزاعةٌ» است. همه سبع و حتی خود عاصم به روایت ابوبکر ابن شعبه «نزاعةٌ» خوانده‌اند. در بین این سبع تنها حفص است که «نزاعةً» خوانده است. ما هم که حفظ کرده‌ایم «نزاعةً» می‌خوانیم. خبر ندارید که راوی آن تنها حفص است.

یک چیز عجیب‌تر به آن ضمیمه کنید؛ تفسیر طبری را باز کنید. طبری ۳۰-۴۰ سال بعد از وفات حفص به دنیا آمده. یعنی با خود حفص فاصله زیادی ندارد. عمر طبری طی شده و در سال ۳۱۰ وفات کرده. وقتی طبری به «نزاعة للشوی» می‌رسد می‌گوید ممکن است که برای «نزاعةً» یک وجه ادبی درست کنیم، اما مشکل کار این است، لم یقرا احد من قراء الامصار بنصب[2]! این حرف طبری در تفسیر است. می‌گوید ولو از نظر ادبی آن را درست می‌کنیم اما کسی به این صورت نخوانده. این از مواردی است که می‌گویند طبری اسمی از حفص نبرده. اشکال سنگینی که به حفص می‌کنند همین است. می‌گویند چطور قرائت حفص متواتر است که طبری از آن خبر نداشته؟! این‌ها جواب دارد. بعداً عرض می‌کنم. قرائت حفص متواتر است. ما باید تواتر و شئوناتش را بررسی کنیم.

در این‌جا فقط به این صورت نیست که تنها حفص خوانده باشد. البحر المحیط ابو حیان را ببینید. او معمولاً می‌آورد. چندین کتاب «نزاعةً» را می‌آورند و می‌گویند حفص به این صورت خوانده. ایشان چهار یا پنج اسم دیگر هم می‌برد. معانی القرآن زجاج را ببینید. معانی القرآن برای دو نفر است. یکی برای فراء است. یکی هم برای زجاج. معانی القرآن زجاج خیلی جالب است. زجاج معاصر طبری است. وفاتش در ۳۱۱ است. زجاج می‌گوید:

> وقرئت (نزاعةً للشوى).والقراءة (نزاعةٌ)، والقراء عليها وهي في النحو أقوى من النصب.وذكر أبو عبيد إنما تجوز في العربية، وأنه لا يعرف أحدا قرأ بها.وقد روت عن الحسن، واختلف فيها عن عاصم، فأما ما رواه أبو عمرو عن عاصم فـ

> (نزاعة) - بالنصب - وروی غیره (نزاعة) بالرفع[3]

«وقرئت (نزاعةً للشوی). والقراءة (نزاعةُ)، والقراء علیها»؛ همه «نزاعةٌ» میخوانند.**«وهي في النحو أقوی من النصب»؛** همین قرائت از حیث قواعد نحوی از «نزاعةً» اقوی است.
«و ذكر أبو عبيد»؛ ابو عبید بصری –قاسم بن سلاّم- صاحب فضائل القرآن که در سال ۲۳۰ وفات کرده.ایشان از بزرگان این فن است که فضائل القرآن او در دست است. از منابع مهم است. مانند المصاحف است.

«**إنها تجوز في العربية**»؛ نصب جایز است «**وأنه لا يعرف أحد قرأ بها»؛** از نظر عربی درست است اما من کسی را نمیشناسم. این هم از ابو عبید است که شاهد طبری است. **«و قد رويت»؛** زجاج میگوید؛ با اینکه میگوید ابوعبیده آن را میگوید. طبری هم معاصر او بوده که یک سال بعد از طبری وفات کرده، میگوید: **«و قد روت عن الحسن»**؛ حسن بصری که از قراء اربعه عشره است. اتحاف فضلاء البشر في القراءات الاربعه عشر که کتاب خوبی است. یکی از آنها حسن بصری است. **«و قد روت عن الحسن»**؛ حال دیدی که حفص تنها نشد! خود حسن خودش یک دفعه درآورد و به این صورت خواند؟! ای در محیط حسن به این صورت خوانده میشد؟! حسن نماینده یک فضا و محیط است. و الا اگر در یک فضایی میآمد که خلاف آن بود، وقتی اینطور می خواند به دهن او میزدند. مثل صبری الاشوح[4]که نقل میکنند در مجلسی بود تا حضار شنیدند، همه بلند شدند که قاری را بزنند. اصلاً به این صورت نبود که همه مسامحه کنند و کسی از روی اجتهاد خودش یک آیه را تغییر دهد. اینها حرفهایی است که در کلاس میزنیم. اما فضا به این صورت نبود.
«واختلف فيها عن عاصم»؛ این را زجاج میگوید. چطور طبری این را نشنیده ؟! چطور ابو عبید نشنیده؟! او دارد میگوید. برای همان زمان است. «اختلف فیها عن عاصم»؛ از خود عاصم دو جور نقل کردهاند. شعبه از او نقل کرده و «نزاعةٌ» گفته. همینجا اسم حفص را میآورد.«فأما ما رواه أبو عمرو»؛ حفص بن سلیمان. دو حفص داریم؛ حفص دوری و حفص کوفی که ربیب عاصم بوده.«عن عاصم فـ (نزاعة) – بالنصب»؛ تمام شد.
وقتی اینها را جمعآوری میکنید و حرف ابو حیان را هم در کنارش بگذارید که پنج-شش نفر را میگوید نتیجه ای دیگر به دست میدهد. در تفسیر بحر المحیط میگویند:

> وقرأ ابن أبي عبلة وأبو حيوة والزعفراني وابن مقسم وحفص والجيزي في اختياره نزاع بالنصب[5]

«وقرأ ابن أبي عبلة وأبو حيوة والزعفراني وابن مقسم وحفص والجيزي في اختياره»؛ یعنی یزیدی راوی نیست بلکه مختار خودش قرار داده،«نزاع بالنصب». بنابراین برخی از مطالبی که معروف میشود از متفردات حفص است، وقتی به دنبالش میروید به این صورت است. اینها کجا متفردات است؟! بله، در یک فضای تدوین کلاسیک، یعنی وقتی میخواهد اسم ببرد و بگوید «سمعت عن فلان» شاذ میشود. منفرد و متفرد میشود و این به آن واقع صدمهای نمیزند.

شاگرد: من در برخی از کتب دیدم که یکی متفردات حفص فی السبع داریم و یکی متفردات حفص فی العشر داریم.

استاد: احسنت. این مطلب خوبی است. یعنی کسانی که دقیق حرف میزنند به این صورت میگویند. متفردات او در سبع. فرمایش شما را در بیان محقق کتاب بحر المحیط دیدم. نمیدانم چه کسی است. کتاب بحر المحیط برای ابو حیان نحوی معروف است. محقق کتاب یکی جوابی از ابو حیان می دهد که خوب هم میگوید. ابو حیان در ذیل «ملک» و «مالک» از ابو علی فارسی نقل میکند. من مکرر گفتم ابو علی فارسی یک جملهای دارد. ببینید که اینها چطور بودهاند. بعضی از مطالب را که ما میگوییم ببینید که آنها چه دقت هایی در «القرائة سنة» داشتند. ابو علی فارسی میگوید دو قرائت «ملک» و «مالک» هست. روایات «ملک» اقوی است. او در آنجا «ملک» را ترجیح می دهد؛ بعد میگوید از حیث قواعد عربی جایز است که الف «مالک» را امالة کنید اما چون سند ندارد جایز نیست امالة کنید. ابوعلی فارسی میگوید؛ لایجوز امالة الف مالک و ان کان جایزا. چون القرائة سنة. میگوید باید نقل باشد و گفته باشند که حضرت به امالة خواندهاند. وقتی ما نقل نداریم مجاز نیستیم. بلکه باید همانطوری که مشایخ نقل کردهاند بگوییم. ابوعلی فارسی این را میگوید.

ابوحیان میگوید آقای ابوعلی فارسی اطلاعات توی کم بوده. کار ابوحیان در سندها خیلی گسترده است. میگوید من برای امالة آن سند را دارم. یعنی بین قراء کسی از مشایخ بوده که امالة را با اسناد متصل تا انتها نقل میکند. به اصطلاح خودشان بالرفع است. مرفوعة ای که ما در حدیث میگوییم نه، مرفوعة ای که آنها میگویند؛ یعنی بالرفع الی رسول الله ص.

محقق کتاب یکی حرف خوبی میزند. میگوید ابوعلی فارسی نوشته الحجة علی قرائات السبع. کتاب او برای سبع است. میگوید اگر میخواهید از سبع متابعت بکنید مجاز نیستید. سبع متواتر است و اسناد دارد. در محدوده قرائات سبع شما حق ندارید امالة کنید. همین فرمایش ایشان است. درست هم میگوید. میگوید ابو علی با غیر از سبع کاری ندارد. کتابش هم برای همین است؛ الحجة علی السبع. خب در این محدوده که بخواهید آنها متواتر باشند سند نداریم. امالة در طریق های سبع نقل نشده و مجاز نیستید. این رفتوبرگشت هایی است که بین محقق و نویسنده کتاب صورت گرفته.

شاگرد: یک بار میگوییم واقعاً شاذ نیست چون دیگران هم قائل به آن هستند. اما برداشت من این بود که وقتی میگویند قرائت حفص شاذ است یعنی در میان سبع و عشر شاذ است. شما دیروز معنای دیگری گفتید که من تا به حال ندیده بودم.

استاد: من آن معنا را توضیح دادم. گفتم شهید در یک سطر میگویند همه آنها متواتر است. لذا صاحب مفتاح الکرامه میگویند چطور شما میگویید «نزل به الروح الامین» اما بعد میگویید «فیه شاذ»؟!

شاگرد: من جمع سخن شهید که یک بار گفت متواتر است و بار دیگر گفت شاذ است، به این صورت میفهمم: از حیث اصلش متواتر است و از حیث حفص در میان این چهارده روایت شاذ است.

شاگرد۲: یعنی سیزده نفر به‌گونه‌ای دیگر خواندهاند و تنها حفص است که به این صورت خوانده است.

استاد: خب آقا سید محمد اشکال کرد که وقتی در میان اینها میگویید یکی شاذ است یعنی متواتر نیستند؟!

شاگرد: چرا متواتر نباشد؟!

استاد: اصلاً شاذ یعنی متواتر؟!

شاگرد: اصطلاح شاذ دو معنا دارد. یک معنای شاذ در مقابل متواتر است.

استاد: وقتی شما به حفص رسیدی می‌گویی تنها حفص گفته است، خب حفص متواتر می‌شود؟!

شاگرد: خود حفص هم از طرق متعدد به ما رسیده.

استاد: حال در صفحه ششم می‌رسیم.

شاگرد: عرض من این است که بین این دو کاملاً جمع می‌شود. یعنی هر کدام از اینها نماینده یک جریان در عالم اسلام بودند.

استاد: خب «کلٌ نزل من عند الله» شامل حفص هست؟

شاگرد: بله.

استاد: خب او که یک نفر است آن را از عاصم نقل می‌کند. دیگران که نقل نکرده‌اند.

شاگرد: نه، هیچ‌کی از این سبع نقل نکرده‌اند. نه اینکه کسی دیگر نقل نکرده. اینها می‌گویند در میان سبع این آدم شاذ است. اما اگر همه قرائات را مقابلمان بگذاریم همه متواتر هستند.

استاد: نه، ظاهراً شهید نمی خواستند این را بگویند. نمی خواستند بگویند قرائت هست و لکن این قرائت در بین سبع شاذ است. این خیلی بعید است.

شاگرد۲: شهید بعد می‌گویند: «فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذّ فضلاً عن غیرهم کما حقّقه».

استاد: می‌گویند «بعض ما نقل». دیروز به این صورت تفصیل دادم؛ بعض ما نُقل یعنی یک نقل واحد؟ یا بعض از طرق متعددی که از حفص آمده شاذ است؟ لذا با آن تواتر از خود حفص منافاتی ندارد. من دیروز به این صورت عرض کردم. تفاوت می‌کند. حال این چیزی که شما می‌فرمایید را هم بحث می کنیم، یعنی در خصوص سبع شاذ باشد ولو نسبت به جاهای دیگر متواتر باشد. نسبت به عبارت شهید این احتمال بعید است.

شاگرد: می‌خواهم بگویم این اصطلاح است. ابوحیان که در خیلی از جاها دارد. می‌گوید این قرائت حفص است و شاذ است اما جمهور اذا است. وقتی آدم متن را می‌خواند برداشتش این است که وقتی مفرداتی را پیدا می‌کند اصلاً کلمه شاذ را به آن معنا به کار نمی‌برد. یعنی دو اصطلاح شاذ داریم. یک شاذ در مقابل عشر و اربعه عشر داریم. که شاذ است یعنی در قراءات عشر نیست. یک شاذ هم داریم که در خود آنها صحبت می‌کند و می‌گوید الآن این قرائت حفص شاذ است و جمهور چیز دیگری می‌گویند. این شاذ غیر از آن شاذ است. مرحوم شهید که این جمله را می‌گوید دارد کلمه شاذ را در معنای دوم به کار می‌برد. لذا جمله او در ذهن من کاملاً صاف است.

شاگرد۲: یعنی شاذ متواتر هم داریم؟

شاگرد: بله. یعنی قرائت متواتر است اما هر قرائتی که در این هفت قرائت تنها بود، شاذ می‌شود.

استاد: بله، در این حرفی ندارم. صاحب مفتاح الکرامه در مقابل اشکالی که صاحب مدارک کردند گفتند این جور نگویید که چیزی ممکن نیست. بلکه الجمع بینهما ممکن. ایشان این ممکن را توضیح ندادند. الآن این فرمایش شما یک وجهی برای امکان است. آن چیزی هم که من عرض کردم وجه دیگری برای آن بود. شاید بعداً وجوده دیگری هم پیدا شود.

شاگرد: سؤال الآن من این بود: این وجهی که فرمودید را هیچ وقت ندیده بودم. شما برای این وجه عباراتی را دارید دال بر آن باشد؟ من برای وجه خودم میتوانم شواهد متعددی بیاورم. اما برای فرض شما هم شواهدی هست؟

استاد: یعنی شاذ نسبت به بعضی از طرق. من اینطور جمع کردم.

شاگرد۳: عبارت شهید با فرمایش شما سازگارتر است. «بعض ما روی عن حفص» یعنی همان طریق را میگوید.

استاد: حال به آن میرسیم. ببینم شواهدی برای آن دارید یا نه. الآن که چیزی در ذهنم نیست.

شاگرد: شاذ شدن گاهی میتواند بهخاطر سند باشد و گاهی میتواند بهخاطر شرط هایی باشد که گذاشتهاند. مثلاً اتفاق اهل الامصار؛ فرمودید که میتواند کوفه باشد یا کوفه و مدینه باشد یا عراق و حجاز باشد. اینکه این قرائت از حفص نقل شده اما اتفاق اهل امصار نباشد؛ یعنی هیچکدام از اهل حجاز «نزاعةً» نخواندهاند، همه «نزاعةٌ» خواندهاند. شاذ شدنش میتواند ازاینجهت باشد که اتفاق اهل امصار ندارد؟

استاد: شاذ به این معنا که در بعض اهل امصار خوانده شده.

شاگرد: یکی از شرط هایی که قرائت را قبول بکنند اتفاق اهل امصار باشد که اگر نداشته باشد آن را شاذ به حساب بیاورند. یا اگر موافقت با عربیت را نداشت آن را شاذ حساب میکردند.

استاد: مکی بن ابیطالب یک عبارتی دارد. من هم در یکی از صفحات گذاشتم. ایشان میگوید هر کجا که دو بلد بر آن اجتماع کنند، به جمهور تعبیر میکنم. ولی اینکه شاذ به این معنا باشد که تنها در یک شهر خواندهاند، نه در شهر دیگر، یادم نمیآید.

شاگرد: با اینکه سند را متواتر میدانند اما با اینحال میگویند در بین سبعه شاذ است، میتواند وجه دیگری غیر از سند داشته باشد.

استاد: متواتر که سند نمیخواهد. یکی از چیزهایی که در متواتر میگوییم این است که اگر ما به حد نصاب تواتر رسیدیم دیگر به سند نیاز نداریم. این واقعاً از اعجازهای کتاب خدا در میان مسلمانان است؛ خیلی از چیزها بود که ما می گفتیم شاگرد و استاد میگفتند و میرفتند اما ریز به ریز اینها را مدون کردهاند. لذا قبلاً عرض کردم که تواتر مدون کلاسیک حتی با تواتر مدون غیر کلاسیک تفاوت میکند. یعنی گاهی است که شما در اقراء کلاسیک به تواتر نمیرسید اما وقتی یک منصف در تواتر مدون غیر کلاسیک حرکت میکند؛ مثلاً در تفاسیر نگاه میکند؛ یک کتب اقراء و قرائت داریم که آنها را درس میدهند. یک چیزهایی داریم که در تفاسیر است. وقتی مجموع اینها را میبینید بین خود و خدای خودتان به تواتر میرسید. انواع و اقسامی از تواتر است که من هنوز مبادی آنها را توضیح ندادهام. ان شاالله وقتی برسیم عرض میکنم.

شاگرد: ظاهراً اسم حفص ابو عمر است.

استاد: در ذهن من هم همین بود. میدانید چرا در ذهن من ماندهٔ؟ یک جا این واو آمده بود و سبب اشتباه شده بود. کتاب الفتاوی التاترخانیه کتاب خوبی است. برای حنفیه است. از

مستنداتی است که نشان میدهد حتی قبل از عثمانیه هم بین حنفیه قرائت حفص رایج بوده. قبلاً میگفتیم عثمانیه موسس قرائت حفص بودهاند، اما این شاهد تاریخی را پیدا کردیم. در فدکیه هم گذاشتهام. در تاتارخانیه میدانم که دو نسخه بود. همان جا دربارهٔ این واو یک توضیحی دادهام.

---

[1]المعارج ١٦

[2]تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (23/ 606)؛ ولا يجوز النصب في القراءة لإجماع قراء الأمصار على رفعها، ولا قارئ قرأ كذلك بالنصب؛ وإن كان للنصب في العربية وجه

[3]معاني القرآن وإعرابه للزجاج (٥/ ٢٢١)

[4] إعجاز القراءات القرآنية دراسة في تاريخ القراءات واتجاهات القراء

[5]البحر المحيط في التفسير (١٠/ ٢٧٤)

بررسی انتساب متواتر نبودن قرائات سبع به سید بن طاووس

برگردیم به متن کتاب؛ فرمودند:

> و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع و العشر، إلاّ شاذّ منهم کما یأتی و الأکثر علی عدم العمل بغیر السبع، لکن حکی عن ابن طاووس فی مواضع من کتابه المسمّی ب «سعد السعود» أنّ القراءات السبع غیر متواترة، حکاه عنه السیّد نعمة اللّه و اختاره و قال: إنّ الزمخشری و الشیخ الرضی موافقان لنا علی ذلک. و ستسمع الحال فی کلام الزمخشری و الرضی
>
> [1]

«و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع و العشر»؛ عرض کردم که این اتفاق مدرکی است.

«إلاّ شاذّ منهم کما یأتی»؛ یکی از این شاذها شهید ثانی در مسالک بودند که فرمودند در ورا عشر هم متواتر داریم.

«و الأکثر علی عدم العمل بغیر السبع»؛ مثل شهید اول، شهید ثانی و محقق ثانی بودند که قبول کردند. بقیه قبول نکرده بودند. یعنی عشر را هم قبول ندارند.

«لکن حکی عن ابن طاووس فی مواضع من کتابه المسمّی ب «سعد السعود» أنّ القراءات السبع غیر متواترة، حکاه عنه السیّد نعمة اللّه و اختاره و قال: إنّ الزمخشری و الشیخ الرضی موافقان لنا علی ذلک. و ستسمع الحال فی کلام الزمخشری و الرضی»؛ مرحوم سید در سعد السعود چه چیزی دارند؟ سید نعمت الله ایشان را مطرح کردند. کتاب سعد السعود واقعاً یکی از نوادر کتب است. مرحوم سید در این کتاب چه کار کرده ! رضوان الله تعالی علیه! اصل انگیزه ایشان چقدر جالب است و مطالب ایشان هم چقدر جالب است. یک کتابخانه‌ای داشتند که آن را وقف کرده بودند. برای اینکه تکتک این کتابها معلوم باشد و اسم آنها بماند. خودشان هم گفته‌اند. مثلاً می‌گویند تفسیر فلانی، صفحه فلانی، سطر فلان این مطلب را می‌گوید. سید گفته‌اند من این را می‌گویم اما اگر بعداً کتاب ما را کسی به جای دیگری برد ما می‌گوییم این کتاب وقف است. کتابها هم خطی بوده. می‌گوید شاهدش این است که در کتاب سید آمده که در صفحه فلان و سطر فلان این کتاب این مطلب آمده است، ببینید که این کتاب برای اینجا است! اینها را خود سید فرموده‌اند. یک کتاب عظیمی است! خیلی جالب است. اسم کتابها را می‌برند و بعد وارد بحث می‌شوند. گویا کتب متعدد یک کتابخانه را در اینجا

ثبت کرده‌اند. فهرستی از کتابها به همراه بحثهای خوب است.

یک مطلبی که ایشان دارند به بحث ما مربوط می‌شود؛ الآن سید نعمت الله آن را فرمودند. چاپ منشورات رضی، مکتبة الحیدریه. نمیدانم چاپ جدیدی شده ای نه. اگر نشده خیلی حیف است.

شاگرد: چاپ جدید شده.

استاد: با تحقیقات جدید؟

شاگرد: تحقیقات جدید را نمیدانم.

استاد: ایشان دارند:

> فصل فيما نذكره من تفسير أبي علي محمد بن عبد الوهاب الجبائي و هو عندنا عشر مجلدات في كل مجلد جزوات و اعلم أن أبا علي الجبائي من ....محنة الرافضة على ضعفاء المسلمين أعظم من محنة الزنادقة ثم شرع يدعي بيان ذلك بأن الرافضة تدعي نقصان القرآن و تبديله و تغييره. فيقال له كل ما ذكرته من طعن و قدح على من يذكر أن القرآن وقع فيه تبديل و تغيير فهو متوجه على سيدك عثمان بن عفان لأن المسلمين أطبقوا أنه جمع الناس على هذا المصحف الشريف و حرق و أحرق ما عداه من المصاحف فلولا اعتراف عثمان بأنه وقع تبديل و تغيير من الصحابة ما كان هناك مصحف محرف و كانت تكون متساوية و يقال له أنت مقر بهؤلاء القراء السبعة الذين يختلفون في حروف و إعراب و غير ذلك من القرآن ولو لا اختلافهم ما كانوا سبعةبل كانوا يكونون قارئا واحدا و هؤلاء السبعة منكم و ليسوا من رجال من ذكرت أنهم رافضة[2]

«فصل فيما نذكره من تفسير أبي علي محمد بن عبد الوهاب الجبائي و هو عندنا عشر مجلدات»؛ تفسیر جبائی ده جلد بوده. بعد می‌گویند بدان ابو علی جبائی با اهلبیت بد است. جد اعلای او که غلام عثمان بوده، پسر آن غلام هم حاجب عثمان بوده و نسبت به عثمان خیلی تعصب به خرج می‌دهد. کینه قدیمی با بنی هاشم دارد. اینها را در یک صفحه تذکر می‌دهند و وارد می‌شوند و می‌گویند ابوعلی جبائی یک جمله‌ای گفته که سید را آتش زده. سید چنان ناراحت می‌شوند که ده «یقال له» دارند. یعنی یک کلمه او را با ده جواب پاسخ می‌دهند. گویا مسلسلی را به‌سوی او گرفته‌اند! این جبائی چه گفته که ایشان به این صورت ناراحت شده؟ بینکم و بین الله عبارت را نگاه کنید!

«**محنة الرافضة على ضعفاء المسلمين**»؛ مصیبتی که اینها علیه ضعفاء مسلمین به بار می‌آورند،«أعظم من محنة الزنادقة»؛ بالاتر از مصیبت کفار و زنادقه است. این عبارت او است. سید جوش نیاورند؟!

«**ثم شرع يدعي بيان ذلك بأن الرافضة تدعي نقصان القرآن و تبديله و تغييره**»؛ خود جبائی هم سال سیصد و خورده‌ای وفات کرده. عمده عمر او قرن سوم بوده. سید شروع می‌کنند به جواب دادن؛ می‌گویند شیعه می‌گوید که در قرآن نقصان است؟! تمام سعی سید بر این است که این چیزی که شما می‌گویید خودتان باعثش شدید. شروع می‌کنند و می‌گویند:

«**فيقال له كل ما ذكرته من طعن و قدح على من يذكر أن القرآن وقع فيه تبديل و تغيير فهو متوجه على سيدك عثمان بن عفان**»؛ همه به او بر می‌گردد. «**لأن المسلمين أطبقوا أنه جمع الناس على هذا المصحف الشريف و حرق و أحرق ما عداه من المصاحف**».

مرحوم سید نعمت الله از بیانات سید چنین استفاده کرده‌اند که سید می‌گویند قرائات سبع متواتر نیست. و حال آنکه سید در یک جا اصلاً کلمه تواتر را به کار نمی برند. تواتر را اصلا

انکار نمی‌کنند. روی دو مطلب محوری سان می‌دهند. می‌گوید اولاً این هفت قرائت برای شما است. هفت قرائت؟! این قرآن شد؟! اگر اختلاف و تغییر و تبدیل را می‌گویی، این هفت تا را شما انجام داده‌ای. همه آنها هم از شما هستند. دوم تو که می‌گویی روافض سبب اختلاف هستند، از مذهبشان معلوم است که قرآن واحد است.

سید نعمت الله فرمودند ببینید سید می‌گوید آن هفت تا بی خودی گفتند و مذهب ما این است که قرآن یکی است. پس سبع متواتر نیست. کلمه تواتر اصلاً در حرف سید نیست. سید به حرف عجیب و غریبی که جائی زده تاجم کرده‌اند. محنت شیعه بر عوام مسلمین؛ شیعه دهن باز کند کسانی که دل صاف دارند –یعنی کسانی که کلاس نرفته و بلد نیست که چطور سنده‌ها را خراب کند- می‌بینند که راست است. یعنی بیان کردن اینکه در سقیفه جمع شدند و چه کار کردند. این محنت است. افضل امت شیخین باشند اما بعد دهن باز می‌کنند و تمام کاس و کوزه‌ها به هم می‌ریزد. همانی که از غزالی در سر العالمین نقل کردم. واضح و آشکار.

«و يقال له أنت مقر بهؤلاء القراء السبعة الذين يختلفون في حروف و إعراب و غير ذلك من القرآنو لو ال اختالفهم ام كانوا سبعة»؛ خودت می‌گویی هفت قرائت. پس معلوم می‌شود که به هفت قرائت قائل هستی.**«بل كانوا يكونون قارئا واحدا»؛** قرار بود که یکی باشند، پس چرا هفت قاری؟!**«و هؤلاء السبعة منكم و ليسوا من رجال من ذكرت أنهم رافضة».** بعد هم می‌گویند قول مشهور این روافضی که تو می‌گویی این است که قرآن واحد است. سید همین دو حرف را فرموده‌اند.

شاگرد: حرف آخر ایشان اشعار داشت در این که می گوید شیعه قائل است که قرآن واحد است یعنی هفت قرائت را قبول ندارد .

استاد: ایشان می‌گویند شیعه می‌گوید که حرف واحد است. من حرفی در این ندارم که کلام سید شبیه حرف مقدمه مجمع و تبیان است که گفته‌اند «و المعروف عند االمامیه انه حرف واحد». بیان سید کاملاً معلوم است. اما اینکه بخواهند بگویند که تواتر نیست، معلوم نیست. می‌خواهند بگویند اصلاً قرائات متواتره ندارید؟ یا می‌خواهند بگویند فضایی که الآن هست به گردن شما است؟ یعنی همه اینها از شما است. و الا سید اجل از این هستند که ندانند قول حسابی هست که عاصم شیعه است. قول حسابی دارد که حمزه شیعه است. قول حسابی هست که کسائی شیعه است. چون در اینجا مقابل او هستند و می‌خواهند بگویند شما هستید که به این اختلاف دامن می‌زنید می‌گویند «و هؤلاء السبعة منكم و ليسوا من رجال من ذكرت أنهم رافضة».

شاگرد: در مقام پاسخ گویی هستند.

استاد: بله، نه مقامی که تواتر چیست و آنها چگونه هستند. اصلاً سید کتاب علوم قرآنی ننوشته اند و نمی‌خواهند بحث علمی نمی خواهند بکنند. بلکه می‌خواهند بگویند تو که محنة الرافضه را می‌گویی، خودتان اولی هستید، شما هستید که به اینها دامن می‌زنید.

---

[1]مفاتح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين)؛ ج۷ص۲۱۱

[2]سعد السعود للنفوس ج۱ص۱۴۲

سبعه احرف و حرف واحد بودن قرآن

اما راجع به اینکه واحد هست ای نه، قبلاً عرض کردم. شاید شش-سال پیش اینجا مباحثه میکردیم. عرض کردم یک بحث داریم که آیا قرائات متعدده را خدای متعال نازل کرده؟ یا «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»؟ این مسألهای است. باید آن را از چه کسی بپرسیم؟! جلوتر عرض کردم که ما هر کجا برویم اشتباه کردهایم؛ اهل البیت ادری بما فی البیت. ما سراغ آنها میرویم.

در کافی روایاتی داریم که از نظر دلالت، در فضای ما روشن هستند. روشنتر از این، چه روایتی میخواهید که حضرت بفرمایند «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدٍ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ[1]». از ناحیه دلالت ما اصلاً ابهام نداریم. فردای قیامت نمیتوانیم بگوییم شما به ما نگفتید. یا این روایت که میفرماید: «إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ قَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ». نزدیک 8یا 9 روایت هست. در مقدمه کتاب القرائة سیاری–التنزیل و التحریف که از مصادر بحارالانوار است و سائر محدثین هم از این کتاب نقل میکنند- این روایات را آورده است. روایاتش خیلی بیشتر از کافی است.

اگر این است که ما تخطی نمیکنیم. اگر نزد اهلبیت به این صورت است که قرائات متعدد نازل نشده و تنها یکی از آنها نازل شده، تخطی نمیکنیم. باید بفهمیم که مقصود اهلبیت از بقیه قرائات چیست و چگونه آنها را توجیه میکنند. ما در این حرفی نداریم. اگر یکی نازل شده بهدنبال شواهد و قرائنی میگردیم که بقیه آنها چطور نازل شده. ما هم با همین وسواس جلو میرویم. به این زودی ها از این روایت در نمیشویم و در نشدیم. ما سؤالات متعددی راجع به اینکه مراد از این روایت چیست، مطرح شد و احتمالات متعددی در ذهنمان مطرح شد. نوشته آن را دارم پنج-شش احتمال به ذهنم آمد و در مباحثه گفتم اینها به ذهن میآید. یعنی غیر از این معنای واضح که همه میگوییم این محتملات هم باشد. این محتملات مطرح بود تا زمانیکه احتمالی که در ذهن شخص من تمام شد، همان حرف ابن عیینه بود.ابن عیینه به صراحت گفت که اختلاف قرائت مدنیین و عراقیین اصلاً در سبعة احرف نیست. تا من به این حرف رسیدم شاهد بسیار قوی در ذهن من شکل گرفت؛ برای اینکه اگر ما میخواهیم روایات را معنا کنیم باید زمینه صدور آن را در نظر بگیریم.

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۶۳۰

بررسی تعبیر «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواه»

خب این برای سبعة احرف. اما «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»؛ غیر از محتمالاتی که قبلا بحث شد، یک روایت دیگر هست که ضمیمه شد. من متن القرائة سیاری را به این صورت که بتوانم کپی کنم پیدا نکردم. فایل pdf آن هست. اما به‌صورت تصویری بود. اگر به‌صورت pdf متنی باشد، در برخی از نرم‌افزارها می‌توانستیم آن را تبدیل به متن کنیم. علی ای حال چند جایی که مقصود من بود را آورده‌ام. خیلی جالب است.
در روایت هفتم از همین صفحه است؛ خیلی جالب است. یک روایتی هست که کلید است. ظاهر آن هم همین است؛

> الحسين بن سيف، عن أخيه، عن أبيه، عن أبي بكر بن الربيع الأسدي، عن الحسن الصيقل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: على كم حرف نزل القرآن؟ فقال: على حرف واحد، قلت: من أين جاء هذا الاختلاف؟ قال:" من قبل الرواة، إن القرآن كان مكتوبا في الجريد والأدم وكان الناس يأتون فيأخذون منه
>
> **[1]**

می‌گویی به حضرت گفتم که قرآن چند حرف است؟ القرآن کم حرف؟ حضرت فرمودند «حرفٌ واحد». عرض کردم «فمن این یجیء الاختلاف؟»؛ این اختلافها از کجا می‌آید؟ «قال علیه‌السلام من قبل الرواة». در کافی «من قبل الرواة» از امام باقر علیه‌السلام است. «من قبل الرواة» سیاری از امام صادق علیه‌السلام است. حضرت یک قرینه می‌فرمایند، می‌فرمایند: «إن القرآن كان مكتوبا في الجريد والأدم»؛ جریدِ پارچه است و ادم پوست است. قرآن کریم در پارچه ها و در پوست ها نوشته شده بود و در مسجد در معرض دید همه بود.«وكان الناس يأتون فيأخذون منه»؛ مردم می‌آمدند و مثل نقاشی از روی آن می‌نوشتند و می‌رفتند. از روی متن مصحفی که بود، نقاشی می‌کردند و می‌رفتند یعنی رونویسی می‌کردند. یعنی نمی شنیدند، فقط رونویسی می‌کردند. حضرت می‌فرمایند از اینجا آمد.
چه کلیدی است این روایت! این روایت می‌فرماید در زمان ما خیلی از قرائات است که به تعبیر امروز ما قرائت بالوجاده است. وجاده این بود که یک کتابی را بر شیخ می‌خواند و قشنگ جلو می‌رفت و تا آخر هم آن را اجازه می‌داد. اما کتاب بالوجاده این بود که آن را پیدا کرده و از روی آن می‌خواند. گاهی هم غلط می‌خواند لذا مطلب هم اشتباه می‌شود. این روایت برای بسیاری از اختلافات قرائات کلید است. یعنی بسیاری از اختلاف قرائات ناشی از بالوجاده بوده. الآن آن اختلاف قرائت هست ای نیست؟ اگر فضا، فضای تحدیث، اقراء و گوش دادن باشد، اصلاً این روایت آن اختلاف را نمی‌گوید. اختلاف بالوجاده خیلی سنگین بوده و لذا هم پخش بود. یکی از آنها همینی بود که حضرت به ابوالاسود دستور دادند بیا برایت نحو بگویم و بنویس. «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»؛ معروف است.

شاگرد: همین کسانی که می‌نوشتند قاری می‌شدند.
استاد: احسنت. یکی از مشکلات ما همین است. این جور نیست که فوری ما تسلیم هر روایتی بشویم. یا بگوئیند که در سند است. تا احتمال اجتهاد قاری ضعیف نشود و به صفر میل نکند، او را به محدوده سنت نمی‌آوریم، ولو متواتر هم باشد. این را بعداً عرض می‌کنم. چه بسا قرائتی متواتر باشد اما با شواهد و ضوابطی که بعداً در تواتر عرض می‌کنم مخالف باشد. ضوابط کمی و کیفی؛ ضوابط کیفی خیلی مهم است. در کتاب های منطق نبود اما مرحوم مظفر یکی را اضافه کردند. قیدی که مرحوم مظفر اضافه کردند غلط بود یا درست بود؟ در کتابهای منطق به این صورت «اخبار جماعة يمتنع تواطئهم على الكذب» بود. مرحوم مظفر فرمودند که باید یک قید دیگر هم اضافه کنیم. فرمودند: «اخبار جماعة يمتنع تواطؤهم على الكذب ويمتنع اتفاق خطأهم في فهم الحادثة». خیلی درست است. به اینها پارامترهای کیفی در ضابطه تواتر می‌گوییم. در تواتر ما از صفر شروع می‌کنیم. آن هم نه فقط تحقق تواتر در فضای قرائات. ما تواتری را می خواهیم که مسلسل به مخزن وحی برسد. برای ما اینجور صاف شود. نه اینکه همینطور چیزی را بگوییم.
شاگرد: یعنی متعرض زمان حال ما نشده. برای آن موقع بوده که خیلی اختلافات این طور بوده است .

استاد: احسنت. من به اطمینان رسیدم. طبری می‌گوید این اختلاف قرائاتی که الآن هست یک حرف است. بعد می‌گوید شش تای آن کجا است؟ می‌گوید همه از بین رفته است. سال سیصد است؛ می‌گوید همه از بین رفته است. یعنی آن فضایی که حضرت می‌گویند «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» را او هم قبول دارد. بعد می‌گوییم آنها کجا هستند؟ می‌گوید که همه از بین رفته است. چه کسانی از بین برده است؟ من این را عرض می‌کنم، او نمی‌گوید: زحمت قراء سبعه، عشره؛ اساتید آنها و شاگردان آنها است. یعنی آنها به قدری همت کردند که اینها دیگر محو شد.
شاگرد: چیزی که طبری می‌گوید از «ما انزل الله» است.

استاد: کامل به آنها توجه دارم. تفاوت طحاوی با طبری در همین بود. ولی طبری در دو-سه جا عباراتی دارد که مذبذب است. یعنی وقتی شما برمی‌گردید به تعبیری طلبگی ما عبارت مضطرب است. خودش مضطرب است. من اینها را آورده‌ام. از کارهای عجیبی که طبری می‌کند همین است؛ می‌گوید«و الصواب من القرائة» و محکم یکی را در می‌کند. به دست کسانی که می‌خواهند بگویند نزد اینها قرائت مقدس نیست، بهانه می‌دهد. طبری که این کار را می‌کند درست می‌شود؟! تازه اینها چیزهایی است که آدم می‌فهمد دارد اشتباه می‌کند. یک اجتهادات اشتباهی است. خب در فضایی بود. فضای کوفه از اول به این صورت پایه ریزی شده بود. ابن مسعود هم این کار را کرد.
برای اینکه تفحص کنید این را عرض می‌کنم؛ یک کتاب در الحجه علی القرائات در ناحیه قرائات مدنی، تابعین نافع و اندلس پیدا نمی‌کنید. البته من این را برای تحریک می‌گویم. قراء دو دسته اند. قراء طرف عراق و شرق بلاد اسلامی، قراء در طرف اندلس –قرطبه، دانی و...- کسانی که در طرف غرب بلاد اسلام بودند سبکشان سبک مدنیین است؛ نافع. قراء در طرف شرق بلاد اسلامی سبکشان سبک عراقیین و کوفیین است. یک کتابی که احتجاجات قرائات را بیاورد، مانند الحجه ابو علی فارسی و ... بین آنها نیست. آنها می‌گویند همه اینها برای شرع است. ملک وحی اینها را انزال کرده. یعنی چه خودمان را معطل کنیم که این اولی است یا آن؟!

دانی کتابی به نام جامع البیان[2] دارد که در مقدمه آن مفصل می‌گوید که اینها ثابت است؛ أتقیسون علی القرآن؟! همین حرف او را در مقدمه می‌گوید. بعدنبال این بروید، مطلب خوبی است؛ آیا ما در منطقه کسانی که ریختشان ریخت قرائت مدنیین است، یعنی با آن تواتر و قرائاتی که بوده، بیشتر برخورد سنت و تعبد محض دارند، یک کتاب پیدا کنید در بین آنها که الحجه علی القرائات باشد ؟! ندارید.
شاگرد: منطقه «اصحابی کالنجوم» را قبول می‌کنند. یعنی قبول دارند که سنت است اما چرا؟
استاد: نه، کسانی هم که الحجه را نوشته اند «اصحابی کالنجوم» را قبول دارند! مسأله این نیست. همه اینها هم سنی هستند. کدام یک از آنها شیعه هستند؟!

تحلیل من این است: از روز اول ابن مسعود به کوفه آمد، قرائات او هم جا گرفته بود. از اولی که عثمان مصحف را فرستاد اصطکاک عجیبی پدید آمد. لذا آن هایی که قرائت میکردند حاضر نبودند به هم تن دهند. اصلاً جو به این صورت بود. در صحیح بخاری ببینید. میگوید «و اللهِ لاأقرأ هکذا». همین قرآن ما را میگوید. در قرآن ما هست «وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی[3]». او میگوید « و الذکر و الانثی» بعد می گوید والله آن چیزی که شما میخوانید را قرائت نمیکنم. چرا میگوید؟ چون جو به این صورت بود. در چنین فضایی الحجه اه ونوشته شد. یکی میگوید حرف من بهتر است، دیگری میگوید آن قرائت بهتر است. این تحلیل من است. اما آنها در فضایی بودند – فضای مدینه - که آرام بود. درگیری ابن مسعود در فضای قرائت مدینه نرفته بود. اما در فضای قراء کوفه و در طرف عراق اینها بود. لذا همین اه ونوشته شد. این از چیزهایی است که اخیراً به ذهنم آمده. شاید یک ماه و نیم یا دو ماه است. اما اینکه درست است یا نه، مطرح میکنم تا به آن فکر کنید.

شاگرد: در پرسش ها و پاسخ هایتان این مطلب هست.

استاد: اگر برای قدیم باشد جالب است.

شاگرد۲: تقریباً برای سه ماه است.

استاد: اگر برای بعد از دی ماه امسال است تازه است. در جلساتی که بود اشکالاتی میشد که من به فکر میرفتم که چطور میشود. مثلاً کار طبری بسیار مهم است. عرض کردم تفسیر عجیب! من جست و جو کردم حدود چهارصد مورد میگوید «واالصواب من القرائه». یعنی دیگری را رد میکند. البته در موارد بسیاری را هم هر دو را تصحیح میکند.

شاگرد۳: من اشتباه کردم. دو حفص داریم. یکی طبقه ششم است که با قاسم بن سلام هم دوره است.

استاد: حفص دوری ابو عمرو است.

شاگرد۳: حفص بن سلیمان هم ظاهراً ابوعمرو است.

استاد: حال من تاتارخان را گذاشتم. ظاهراً ابوعمرو و ابو عمر هستند. در فدکیه صفحه حفص هست. در آن جا درستش را گذاشتهام. حفص بن سلیمان ابوعمر. العلام زرکلی درست تعبیر میکند؛ «حفص بن سليمان بن المغيرة الأسدي باالولاء، أبو عمر، ويعرف بحفيص: قارئ أهل الكوفة[4]». در این بخش از شامله که رجال را میآورد میگوید: «االسم: حفص بن سليمان الأسدي أبو عمر البزاز». در دو جا به این صورت است. یکی در العلام و دیگری در بخش رجال الشامله ابو عمر است.

شاگرد: حدیثی که از امام صادق علیهالسلام فرمودید، با توجه به فضای زمانی بوده که قرائت ابن مسعود و قرائت دیگران بوده میباشد؟ یعنی همان فضایی که در مورد تفسیر طبری میفرمایید؟

استاد: یعنی اختلاف رواة اختلاف منفی، متناقض بوده. اختلافی بوده که از ناحیه مردم آمده بود. اینها آمده بود.

شاگرد: احتمال دارد وقتی کتابت در زمان عثمان شروع شد، این اختلافات همان موقع شروع شد.

استاد: این که حضرت فرمودند مردم میآمدند قرآن را میگرفتند ظاهراً از مصحف عثمان بوده. ممکن است که این روایت ناظر به قبل هم باشد. باید از آن بحث کنیم.

شاگرد: در متنی که در مسجد بوده، سبعه را مینوشتند؟

استاد: در آن زمان هنوز سبعه نبودند. نافع در زمان خود حضرت است. عاصم در زمان حضرت است. اینها معاصر امام هستند.

شاگرد: حضرت مصحف زمان خودشان را میگویند یا زمان رسول الله را؟

استاد: زمان رسول الله را میگویند.

شاگرد: اگر زمان رسول الله را میگویند اگر سبعه در این مصحف بوده باشد، دیگر نمیتوان گفت این اختلاف به جهت وجاده است. در زمان رسول الله مگر این سبع نبوده؟

استاد: منظورتان از سبع قرائات سبع است؟

شاگرد: بله

استاد: بیشتر از آن بوده.

شاگرد: بله، حداقل این سبع که بوده. سؤال این است که در مصحفی که در مسجد بوده این قرائات سبع بوده؟
استاد: آن تنها رسم بوده. قرائت که نبوده. امام هم همین را می‌فرمایند. می‌فرمایند اگر آن رسم را از کسی می‌شنید، می‌گفت باید اینجا را به این صورت بخوانم.
شاگرد۲: خود «ملک» و «مالک» بدون الف نوشته می‌شود.
استاد: بله همه جا بدون الف است. چون نشنیده بود خودش یک چیزی می‌خواند. اگر هم برای قبل از عثمان باشد که مانعی هم ندارد. این شواهدی که پیش می‌آید، نباید هیچکدام را قیچی کنیم. نباید بگوییم این نه. همه اینها کنار هم است و باید جای آن را پیدا کنیم.
شاگرد: در آن مصحف چه قرائتی بوده؟
استاد: قرائت لفظ است یا نوشته؟
شاگرد۲: رسم است یا ضبط است؟
شاگرد: یعنی می‌گویید ضبط نبوده؟
استاد: بله.
شاگرد : کم و زیاد هم بوده مثل «ان علیا مولی المؤمنین »؟
استاد : عرض کردم در در المنثور اهلسنت هست، خود ابن مسعود می‌گوید: «کنا نقراء فی عهد النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ان علیاً مولی المومنین».
شاگرد: پس در این موارد بحث وجاده بودن احتمال دیگری هم دارد؟ یعنی در احتمال وجاده، احتمال دیگری هم مطرح است. یعنی مواردیکه رسم آن متفاوت است.
استاد: دراین‌صورت که تعلیل حضرت بدون مدلول می‌شود. اگر این کلمه آمده و او نقاشی کرده و نوشته، پس اختلاف از کجا می‌آید؟ حضرت می‌خواهند اختلاف را توضیح بدهند. لذا می‌فرمایند از روی آن می‌نوشتند؛ یاخذون منه. خب کلمه را می‌نوشتند.
شاگرد: یعنی در مصاحف ادراج کلمه در متن نبوده است ، مثلا چیزی را که در حاشیه بوده است داخل متن بیاورند .
استاد: این خلاف فرمایش حضرت است.
شاگرد: یعنی در آنجا نوشته شده بوده.
استاد: یعنی حضرت می‌خواهند بگویند قرآن اشتباه نوشته شده بود؟!
شاگرد: در قرآنی که جمع‌آوری کرده بودند دو رسم مکتوب بوده.
استاد: دراین‌صورت دیگر اختلاف نیست. بلکه مسئول آن کسی است که آن را نوشته است. فیاخذون منه؛ ظهور این است که آنها نوشته شده بود. حضرت نمی خواستند آن را تخطئه کنند. می‌گویند آن اصل بود. مسلمانان می‌آمدند از آن می‌گرفتند و اختلاف قرائات از رواة می‌شد. پس معلوم می‌شود که راوی، راوی بالوجاده بوده. رفته نوشته و بعد خودش همینطور می‌خواند و می دهد به دیگران هم و آنها هم همینطور می‌خوانند. می‌بینید یک عده‌ای می‌خوانند و حال اینکه فقط راوی بالوجاده است.
شاگرد۲: ظاهراً بعداً اینها تبدیل به قرائت می‌شده. ظاهراً در علوم قرآنی نوشته شده بود که وقتی این اشتباهات بود، دیگر مصحف عثمانی پخش شد. یعنی با آن اغلاط املائی ظاهراً از وجاده بوده. چون آنها تنها یک قرائت را قبول داشتند.
استاد: اتفاقا امام شدن این قاری ها در زمان نافع به همین دلیل بود. یعنی امام کسی بود که زود و بخوبی تشخیص می‌داد؛ مثلاً او اشتباه کرده، از روی خواندن بوده یا نه، سند درست هست یا نه، همینطوری می‌گویی یا نه. آنها که امام بودند به این معنا بود که بخوبی به این ها واقف بود و به زودی هر چیزی را نمی پذیرفت. لذا هم اینها را فیلتر کردند. یعنی بعد از این ده تا اصلاً آن فضا تمام شد و رفت. بسیاری از اینها از فضای قرائات رفت.
شاگرد: در این صورت اینکه امام می‌فرمایند «حرف واحد» اصلاً ناظر به رد اختلاف قرائات نیست.
استاد: بله، حرف واحد ناظر به این است که سبعه ای که آنها می‌گویند دروغ است. بتوانی فارسی بخوانی، یا از مرادفات مثل تعال و هلّم استفاده کنی.
شاگرد: رسم المصحف یکسان بوده؟
استاد: رسم المصحف یکسان بوده.
شاگرد: یعنی ناظر به ضبط نیست. ناظر به رسم المصحف است.

استاد: سبعة احرف ناظر به این است که خودتان تلاوت به معنا بکنید. «ان الناس یقولون ان القرآن نزل علی سبعة احرف»؛ این یقولون دقیقاً برای سفیان بن عیینه است که برای همان زمان است. می‌گوید «قلت لسفیان هل اختلاف قرائة المدنیین و العراقیین من السبعة احرف؟ قال لا». یعنی با اینکه اختلاف هست از سبعه نیست. خب برای چیست؟ می‌گوید «انما السبعة احرف ان تقول هلّم، تعال، اقبل. ای ذلک قلت اجاک». این عین عبارت سفیان بن عیینه است. بعد بزرگان اهلسنت و مقرین آنها گفته‌اند معنای حرف سفیان این است که اختلاف مدنیین و عراقیین حرف واحد است. خیلی جالب است. ما که اینها را دیدیم، دیدیم خب حضرت هم می‌گویند حرف واحد. از روز اول حضرت تلاوت به معنا را منع کردند. و لذا هم شیعه مشکلی نداشتند. ذهن من مدتی به این مشغول بود. می‌گفتم از یک طرف ائمه گفته‌اند حرف واحد و از طرف دیگر مثل نقل و نبات این قرائات بود و خود ائمه می‌خواندند.

خب شیعه چطور بین اینها جمع می‌کردند؟! از یک طرف حرف واحد و از طرف دیگر داریم اینها را می‌خوانیم! عوام شیعه سریع باید سؤال می‌کردند، اما نمی کردند، معلوم بوده که آنها می‌فهمیدند که حرف واحد یعنی اصلاً حق نداری که تلاوت به معنا بکنید. کاری که ابو حنیفه فتوا داده بود. کاری که سفیان بن عیینه می‌گفت. کاری که مالک گفت. اینها خیلی مهم است.

حدود دو قرن بعد از مالک، ابن حزم اندلسی با مالکیه درگیر می‌شود. بعد می‌گوید من به مالک –امام شما- سند صحیح دارم که اگر متوجه بود کافر بود! من در مباحثه می‌گفتم آقای ابن حزم تو خبر نداری، ابن مجاهد ذهن تو را خراب کرده. می‌گوید مالک گفته که می‌توانید به معنا تلاوت کنید. خب در آن زمان رایج بود. ابن حزم می‌گوید ما در کتاب خدا دست ببریم؟! می‌گوید مالک متوجه نبوده. اگر به لازمه حرفش توجه داشت کافر است. من این را آورده‌ام. یعنی ابن حزم در فضایی است که نمی‌تواند تصور کند مالک در زمانی بوده که برایش جایز بود. مالک گفت «اری کل ذلک جایزا؛ لا اری بکل ذلک بأسا». یعنی به این صورت بخوانی «ویل لکل افّاک اثیم» یا «ویل لک افّاک فاجر». گفتن «اثیم» برای تو سخت است، خب بگو فاجر. مالک گفت اشکالی ندارد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]مقدمه کتاب القراءات(التنزیل و التحریف) للسیاري، ص۶

[2]جامع البیان في القراءات السبع (۱/ ۱۴۸)؛ أخبرنا عبد العزیز بن جعفر، قال: ان عبد الواحد بن عمر قال: ان الحسن ابن علي، قال: حدثنا نصر بن علي، قال: حدثنا الأصمعي، قال: سمعت ابا عمرو یقرأ یقص الحق [الأنعام: ۵۷]، فقلت لابا عمرو: إن أبا عمرو یقرأ یقض، وقال: القضاء مع الفصل، فقال: وي اي أهل العراق! تقیسون في القرآن

[3]الدلیل۳

[4]الأعلام للزركلي (۲/ ۲۶۴)